# فروپاشی، سرنوشت محتوم جمهوری اسلامی

حتماً تاکنون به‌کرات شاهد مسابقات بوکس و همچنین شطرنج بوده‌اید. در مسابقه بوکس گاه یک قهرمان بارها ضربه می‌خورد امتیاز از دست می‌دهد، حتی به زمین می‌افتد، اما قبل از پایان شمارش از زمین برمی‌خیزد و مسابقه را ادامه می‌دهد. برای یک تماشاچی با اندک اطلاعی از این ورزش پس از گذشت دقایقی از مسابقه دو حریف ناهمزور سرنوشت مسابقه روشن است و به‌ندرت اتفاق می‌افتد که مسابقه نتیجه دیگری داشته باشد ولی معمولاً حریف ضعیف این مبارزات دست از مقاومت بر نمی‌دارد و تا آخرین لحظه و گاه به امید ضربه‌ای غافلگیرانه یا حتی معجزه‌ای آسمانی بازی را ادامه می‌دهد تا یا بر زمین فروفکنده شود یا سرفکنده شاهد باشد که داور دست او را پایین و دست برنده را بالا، حریفان را در زمین دور می‌گرداند.

اما در بازی شطرنج چنین نیست و کم اتفاق نمی‌افتد که تماشاچی چنین مسابقاتی مات و مبهوت شاهد آن باشد در زمانی که دو حریف همزور به نظر می‌رسند و صحنه شطرنج تعادل قوا را به ذهن متبادر می‌سازد، حریفی مهره شاه خویش را به علامت تسلیم بخواباند. از جا برخیزد و دست حریف پیروز را بفشرد. البته در این بازی هم گاه اتفاق می‌افتد که نوآموزان در انتظار معجزه‌ای چون خطای فاحش حریف باشند و بازی باخته را مدت بیشتری ادامه دهند و نوآموزترینان تا مات نشوند متوجه نمی‌شوند که شاه بازیشان کاملاً فلج شده و به هیچ خانه‌ای در اطراف خویش توان حرکت ندارد.

گمان نمی‌رود که نیازی به پرگویی برای اثبات این حقیقت باشد که قوانین «بازی» سیاست در دنیای امروز به قوانین بازی شطرنج مشابهت بیشتری دارد تا بازی بوکس و در این بازی کار آموخته باید بود و نه نوآموز و به‌ویژه اداره امور مملکت باید در اختیار هشیارترین و باتجربه‌ترین این کار آموختگان باشد و نه گیج‌سران و ماجراجویان.

اما واقعیت تلخ این است که سرنوشت مردم کشور ما نیز با مردم افغانستان و عراق تفاوت چندانی نشان نمی‌دهد و در دست طالبان و صدامیان «ایرانی» افتاده است. خامنه‌ای و اطرافیان او تا این لحظه کم‌تر علامتی حاکی از این‌که از طالبان و صدام هشیارترند از خود بروز داده‌اند. خامنه‌ای بی‌تابانه ساعاتی پس از انتشار نامه محترمانه و خیر خواهانه و در عین حال هشداردهنده ۱۲۷ نماینده اصلاح‌طلب مجلس رژیم، در سخنانی بی‌مایه نشان داد که در «بیت رهبری» بر همان پاشنه سابق می‌چرخد و وی کم‌ترین آمادگی برای نوشیدن جرعه‌ای از «جام زهر» پیشنهادی آنان را که می‌توانست چون «نوش‌دارو»یی موقتی عمل کند و رمقی به پیکر نیمه‌جان جمهوری اسلامی بدهد ندارد و ترجیح می‌دهد کماکان صبر کند و اوضاع بر همین منوال بگذرد تا در زمانی نه چندان دور «جام زهری» کارساز را به تمامی در حلقش فروریزند و نظام جمهوری اسلامی از صحنه محو گردد.

با این‌حال در این لحظه هنوز ضعیف‌ترین حلقه زنجیره نیروهای جمهوری‌اسلامی، خامنه‌ای و نزدیک‌ترین اطرافیانش نیستند. درست است که این نیرو در تقابل برآمد اکثریت غالب مردم کشور (شق سفید تا خاکستری) و یا فشار توان‌فرسای خارجی (شق خاکستری تا سیاه) در هم شکسته خواهد شد، ولی امروز علائم فتور و شکاف بیش از همه در میان اصلاح‌طلبان حکومتی مشهود است و فروپاشی از نقطه‌ای در پهنه طیف آنان آغاز گشته است. در حالی‌که خاتمی در ۲ خرداد درس‌ناگرفته از سکوت معنی‌دار رای‌دهندگانش در سالروز این واقعه، بیانیه‌ای با تقدم تحیت به خامنه‌ای نسبت به ملت ایران و با سخنانی تکراری صادر کرد و بار دیگر ترجیح خود را به حفظ منافع نظام نسبت به خواست‌های مردم اعلام نمود، ۱۲۷ نماینده مجلس روشی هزینه‌زا برای خود و در چهارچوب اصلاح‌طلبان را دیکالی را برگزیدند. گفته می‌شود که «ائتلاف نیروهای دو خردادی» در روزهای آتی تبادل نظری برای هم‌عملی در صورت عدم تصویب لوایح دوگانه خواهند داشت، اما پراکندگی در صفوف این نیروها بیش از آن است که انسجام لازم برای اعمال چنین سیاست‌هایی داشته باشند. انتخابات شوراها نشان داد که آنان دیگر از پشتوانه‌ای مردمی که با تکیه بر آن بتوانند از اقتدارگرایان امتیازی کسب کنند نیستند و در منگنه‌ای استخوان‌شکن قرار دارند که از یک‌سو فشار خواست‌های مردمی است که به قول‌های آنان اعتماد کرده و آرایشان را به ایشان ارزانی داشته‌اند و از سوی دیگر فشار اقتدارگرایانی است که گمان می‌برند بدون مشروعیت مردمی به زور سرکوب و ارعاب چند صباحی به حکومت خود ادامه دهند.

در چنین شرایطی طبیعی است که نمایلات تسلیم‌طلبانه یا تقابل‌جویانه یا گریزپسندانه در میان آنان شکل تبارز پیداکند.

بی‌سبب نیست که نیروهای مجمع روحانیون مبارز به شمول کروبی و خاتمی و آنچه که از کارگزاران سازندگی باقی مانده است با رویکردی تسلیم‌طلبانه، حفظ نظام به هر قیمت را مبنای حرکت خود قرار داده‌اند و اکثریت نیروهای سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و جبهه مشارکت به استعفاء (رویکرد گریزپسندانه) یا مقاومت مدنی (رویکرد تقابل‌جویانه) می‌اندیشند. بدیهی است که شدت سرکوب از یک سوی منگنه یا برآمد از سوی دیگر منگنه می‌تواند در اتخاذ رویکرد نیروهای یادشده تأثیر تعیین‌کننده داشته باشد، اما باید امیدوار بود که نیروهای هرچه بیشتری از آنان جسارت مقاومت یابند و میدان را به‌راحتی به اقتدارگرایان واگذار نکنند. البته به شرطی که مرزهای مقاومت به‌ویژه باتوجه به خصلت مدنی آن با تسلیم برای آنان که چنین رویکردی را انتخاب می‌کنند، کاملاً روشن باشد. چراکه بی‌شک هستند کسانی که به زعم خودشان در برابر اقتدارگرایی پایداری می‌کنند اما در واقع از مدت‌ها پیش تسلیم شده‌اند و شاید شخص خاتمی شاخص‌ترین نمونه آن باشد).

برای مقاومت راه‌هایی مانند حضور در مجلس و دولت و تدوین طرح‌ها و لایحه‌ها و ارائه آن به مردم به‌جای ارسال به شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت، استفاده از تریبون مجلس برای نطق‌های پیش از دستور، ایستراکسیون برای جلوگیری از مصوباتی که به نفع مردم نیست و .... پیشنهاد شده است، اما ارزیابی‌ها نشان می‌دهد که این قشر از حکومتیان چنین توانی را در خود نمی‌بینند و استعفای یک‌باره را کم‌دردتر و سهل‌الوصول‌تر می‌یابند. هرچند که بسیاری از آنان مطمئن نیز نیستند که پس از استعفاء قادر به پافشاری بر موضع خود خواهند بود و با تهییجی یا تهدیدی توبه نخواهند کرد و سربه‌راه به سر کار خود باز نخواهند گشت.

از این رو اصلاح‌طلبان حکومتی بدون «راهبرد» در این زمینه بعید است که بتوانند به «راهکار» مشترکی دست یابند و فروشکستشان و آغاز آخرین مراحل سیر فروپاشی رژیم از این نقطه محتمل‌ترین رویدادهای هفته‌ها و ماه‌های آتی است.

در بازی شطرنج‌گونه سیاست کشور ما، جمهوری اسلامی بازنده‌ای قطعی است. هیچ معجزه‌ای آنان را نجات نخواهد داد و هیچ امکان بهبودی در این بازی برای آنان وجود ندارد. مسئله اما، چگونه باختن است. با هشیاری مختصر و هزینه کمتر برای خود و مردم کشور یا چنان که طالبان و صدامیان باختند. همچون شطرنج‌بازی که وقتی روند محتوم بازی را به نفع خود نمی‌بیند، واقع‌بینانه واگذار می‌کند یا بازی را تا لحظه‌ای که مفتضحانه کیش‌مات شود، ادامه می‌دهد. **آن‌گونه باد و ایدون مباد!**

## در نقد بیانیه اصلاح‌طلبان و ملی مذهبی‌ها

# چرا دل‌سوزاندن برای جمهوری اسلامی؟

ادامه از صفحه اول

پس از انتخابات نهم اسفند شوراها که در بزرگترین شهرهای ایران با تحریم اکثریت عظیم مردم روبرو شد و به شکست فاحش اصلاح‌طلبان و ملی مذهبی‌ها انجامید، انتظار می‌رفت این نیروها سیاست و شعارهای خود را بازبینی کنند و برای غلبه بر موقعیتی که بدان دچار شده‌اند، حرفهای نو به مردم ارائه کنند. نگاهی به بیانیه هفته گذشته نشان می‌دهد که این بیانیه، انتظارها را برآورده نمی‌کند. نخستین سئوال که به ذهن می‌رسد، این است که چرا باید یک ائتلاف سیاسی برای اصلاحات و دمکراسی، به نیروهای مذهبی محدود باشد؟ اصلاح‌طلبان و ملی مذهبی‌ها نشان دادند که هنوز ظرفیت شکستن حصارهای خودساخته را ندارند و حاضر نیستند همکاری با نیروهای لائیک را که از امامت پیشرفت به سوی دمکراسی است بپذیرند.

نکته دومی که در همان بند نخست بیانیه جلب نظر می‌کند، تقدم و تاخر انگیزه‌ها در نگاشتن بیانیه است. نویسندگان بیانیه می‌گویند «برای تقویت توان ملی در برابر تهدیدهای جدی خارجی و برون‌رفت از انسدادهای درونی» می‌خواهند حاکمان را نصیحت کنند. هرکس این سطور را بخواند، از خود می‌پرسد آیا تهدید خارجی لازم است تا جمعی از زندانیان سیاست، خواهان آزادی و مردمسالاری شوند؟ اکنون بسیاری از ایرانیان، آنچه را که اصلاح‌طلبان بیانیه، «تهدید خارجی» نامیده‌اند، در برابر مصیبت هرروزه استبداد و سرکوب، «فرصت» می‌دانند و نه تهدید. «انسداد درونی» مورد اشاره صادرکنندگان بیانیه، توصیف بسیار محترمانه‌ای است برای تداوم پایمال‌شدن ابتدایی‌ترین حقوق هفتاد میلیون ایرانی، فقر و فلاکت روز افزون اکثریت مردم در ازای فربه‌شدن هر چه بیشتر آقازاده‌ها و رانت‌خواران، ادامه اجرای کیفرهای قرون وسطایی مانند سنگسار و دارزدن و شلاق و قطع عضو، خفه‌کردن صدای مطبوعات منتقد، بستن سایت‌های اینترنتی، انتشار امواج سرطان‌زا برای جلوگیری از دریافت ایستگاه‌های تلویزیونی و هزار و یک بلای دیگر که حاکمان بر سر مردم می‌آورند. آیا وقت آن نرسیده است که اصلاح‌کنندگان بیانیه بفهمند که نرود میخ آهنین بر سنگ، و از نصیحت حاکمان به بسیج نیرو برای برکناری حاکمان روی آورند؟ هرکس بیانیه را بخواند، احساس می‌کند آن را کسانی نوشته‌اند که هنوز برای حاکمان دلسوزی می‌کنند و نگرانند که مبادا «انسداد درونی» و «تهدید خارجی» به سرنگونی حاکمان منجر شود. کسی که چنین سخن می‌گوید، حساب خود را از میلیونها مردم عادی جدا می‌کند.

دیگر آنکه تکرار این ترجیع‌بند که اسلام «مهمترین رکن فرهنگ و هویت ایرانی است»، نه کمکی به بسیج نیرو برای تحول دمکراتیک در جامعه می‌کند و نه حتی به نفع حفظ موقعیت مذهب در فرهنگ جامعه است. نویسندگان بیانیه باید دریابند مرزهای فرهنگ و هویت ایرانی گسترده‌تر از مرزهای مذهبی است و غیرمسلمانان و غیرمذهبی‌ها نیز شهروندان برابرحقوق و حاملان بخشی از فرهنگ و هویت ایرانی‌اند. کمااینکه خود می‌نویسند «در حوزه عمومی، همه ایرانیان، با هر دین و عقیده و زبان، مالکان مشاع این سرزمین کهن و دارندگان اختیار و حق هرگونه تصمیم‌گیری برای تعیین سرنوشت مشترک خویش می‌باشند». این گزاره با تاکید مدام بر اسلام به عنوان «مهمترین رکن فرهنگ و هویت ایرانی» خوانایی ندارد.

در بیانیه آمده است پس از انقلاب ۵۷ «برخی کاستی‌ها، ناکامی‌ها و انحرافات» به ایجاد شکاف میان حکومت و مردم انجامید. در ادامه از «نهادهای انتصابی ـ قوه قضائیه، شورای نگهبان، مجمع تشخیص مصلحت نظام، سازمان صدا و سیما» به عنوان موانع جاری‌شدن اراده ملی نام برده شده است، بدون اینکه به مهمترین مانع یعنی ولایت فقیه کوچکترین اشاره‌ای شود. آیا نویسندگان بیانیه از این می‌ترسند که گفتن حقیقت و انگشت‌گذاشتن روی ریشه همه مصیبت‌ها یعنی استبداد ولایت فقیهی، آنان را بیش از امروز در معرض سرکوب قرار دهد؟ در این صورت، آنها چگونه می‌خواهند اعتماد دانشجویان و فعالان سیاسی و روزنامه‌نگارانی را که تاوان فاش‌گویی و صراحت خود را با زندان و تهدیدشدن به مرگ می‌پردازند جلب کنند؟

این ادعای بیانیه که جمهوری اسلامی معنایی جز این ندارد که حاکمان خود را با مردم منطبق کنند و نه برعکس، با نص صریح قانون اساسی جمهوری اسلامی منافات دارد. بهتر است نویسندگان بیانیه بار دیگر به قانون اساسی جمهوری اسلامی مراجعه کنند که در آن، اراده ولایت فقیه و تفسیر منصوبان آن از اسلام به صراحت مافوق اراده مردم جای گرفته است.

امضاکنندگان، خواهان «کاهش تنش‌های سیاسی و ایجاد همگرایی و وحدت» شده‌اند. مردم حق دارند بپرسند چرا باید پس از یک ربع قرن عمکرد فاجعه‌بار حکومت، باید کماکان همگرایی و وحدت با سرانی را بپذیرند که مسئولیت این همه فجایع را بر عهده دارند.

خواستهای مشخص بیانیه، در عرصه سیاست داخلی شامل بیطرفی و پایبندی قوه قضائیه به قانون، لغو نظارت استصوابی شورای نگهبان، اصلاح قانون مطبوعات، تعریف جرم سیاسی، منع شکنجه، تشکیل هیات منصفه، تبیین اختیارات رئیس جمهور، توقف بازداشت‌ها و احضارهای غیرقانونی، رفع توقیف مطبوعات و آزادی فعالان سیاسی و مطبوعاتی است. این خواستها، بسیار از آنچه مردم می‌خواهند عقب‌تر و محدودتر است. به فرض محال که حاکمان، به نصایح بیانیه وقعی نهند و بخشیدن آن را اجرا کنند، کماکان شورای نگهبان قادر خواهد بود هر مصوبه مجلس را که «خلاف شرع» یا مغایر قانون اساسی تشخیص دهد، رد کند. اختیارات بیکران رهبر غیرمنتخب حکومت مطابق اصل ۱۱۰ قانون اساسی به جای خود باقی است. قوانین ضد زن اعتبار خود را حفظ می‌کنند و ...

امضاکنندگان بیانیه هیچ سخنی درباره سیاست خارجی ماجراجویانه حکومت نگفته‌اند. آنها از حاکمان نپرسیده‌اند که چرا از گروههای تروریست مانند حماس حمایت می‌کنند. چرا اصرار خطرناکی بر تداوم برنامه هسته‌ای خود دارند. چرا نمی‌توانند گمریان خود را از اتهام پناه‌دادن به القاعده رها کنند و چراهای بسیار دیگر.

با این بیانیه، بحران مقبولیت اصلاح‌طلبان و ملی مذهبی‌ها تخفیف نخواهد یافت. آنان اگر بدین سیاست و گفتمان ادامه دهند، نباید دچار شگفتی شوند اگر از نفوذ و اعتبارشان در میان مردم پوسته کاسته شود. فاجعه انتخاباتی ۹ اسفند برای این بخش از نیروهای سیاسی ایران، نتیجه سیاستهایی بود که همچنان در بیانیه اخیر تبلور و بازتاب یافته‌اند. جوهر این سیاستها در یک کلام، دل‌سوزانیدن برای نظامی است که تاریخ مصرف آن به سر رسیده است و از سوی مردم ایران طرد خواهد شد. هر کس سرنوشت خود را با این نظام گره بزند، به پای خود سنگی می‌بندد که با سرعتی فزاینده به سوی پرتگاه در حرکت است.

# قتلهای زنجیره‌ای جوانان در کرمان

## سیمین

انتشار خبر قتل جوانان کرمانی توسط نیروهای بسیج کرمان در ماه گذشته همراه با روشن شدن جزئیات، قلب هر آن‌کس را که اندک احساس انسانی داشت به درد آورد.

**ماجرا چه بود و چگونه در افکار عمومی انعکاس پیدا کرد؟**

خلاصه و فاقد: ۶ نفراز اعضای پایگاه مقاومت بسیج علی‌اصغر مولا در کرمان در طی چند ماه، از تاریخ ۲۳ شهریور ۱۳۸۱، ۵ دختر و پسر جوان را می‌ربایند. مصیب افشاری، محسن کسالی، جمیله میراسماعیلی و زوج جوان شهره نیک‌پور و محمدرضا تز ادمسلامی پس از ربوده‌شدن در باغ پسته‌ای در ۱۵ کیلومتری قوچان توسط این بسیجیان به جرم فساد اخلاقی محاکمه شده و از طرق مختلف از جمله خفه‌شدن، زنده‌بگورشدن و سنگسارشدن به قتل می‌رسند. فرماندهی این گروه، آنطور که در اخبار رسمی انتشار یافت، به عهده محمدحمزه مصطفوی سرباز مرکز کنترل فرماندهی ناجا بود.

سردار جورکش با طرح اینکه ناگفته‌هایی دارد، توسط سردار قالیباف از مقام خود در کرمان برکنار و به تهران منتقل می‌شود.

در تاریخ ۱۳ اردیبهشت ۳۳۸۲، بنا به تصمیم آقای امیری‌تبار قاضی پرونده که چندین بار به نسبت قاتلان در رابطه با مبارزه با فساد و پاکسازی شهر کرمان تاکید کرده بود، برای جلوگیری از جریحه‌دارشدن قلب خانواده‌های شهدا دادگاه به صورت غیر علنی برگزار می‌شود و متهمین به اعدام محکوم می‌گردند. البته این حکم تا زمانیکه توسط دیوان عالی کشور تایید نشده باشد قابلیت اجرایی ندارد.

**انعکاس در مطبوعات:** خوانندگان روزنامه‌های همشهری و کیهان از تشکیل دادگاه و محاصبه‌های رسمی بی‌خبر مانده و به یاد نیاورند که در ۸ ماه پیش ۵ دختر و پسر جوان توسط بسیج کرمان به قتل رسیدند. علاوه بر این کیهان در تاریخ ۱۶ اردیبهشت با نوشتن این خبر که جزیره کیش بزودی از افراد فاسد پاکسازی خواهد شد خبر از تداوم و تکرار این قتلها داد.

روزنامه آفتاب یزد در صفحه اول خود از تشکیل دادگاه غیر علنی خبر داد و روزنامه مردم‌سالاری با تاخیر یک هفته‌ای در صفحه حوادث خود تحت عنوان قتلهای خودسرانه کرمان به چاپ مصاحبه رسمی رئیس کل دادگستری کرمان قناعت کرد.

روزنامه اعتماد هم که بیش از سایر روزنامه‌ها به این خبر پرداخته بود در شماره ۲۶۹ خود دیگر اشاره‌ای به پایگاه بسیج مولا علی نکرد و با به کاربردن «شش عضو باند محفلی کرمان» از زبان روزنامه‌نگار به تحریف افکار عمومی پرداخت.

**عکس‌العمل مسئولین حکومتی: هم ولی فقیه هم رئیس جمهور هم** نمایندگان مجلس به علت مشغولیت ذهنی فراوان در رابطه با جنگ عراق و برخورد آمریکا با مجاهدین از ماجرا بی‌خبر مانده و کشته‌شدن این ۵ جوان را توسط بسیج کرمان را به یاد نیاوردند و خبر کیهان را در مورد پاکسازی کیش را هم ندیدند.

**بیانات رئیس کل دادگستری کرمان:** آقای غلامحسین حیدری که این بار مسئولیت پایین‌کشیدن فتیله‌ها و محدودکردن واقعه به یک جنایت محلی توسط یک گروه محلی را به عهده داشت، طی گفتارهای متناقضش ناخواسته بخشایی از واقعیت را به نمایش گذاشت: او در جایی با اشاره به اینکه موضوع هیچ ارتباطی با مسائل سیاسی حزبی و گروهی و وابستگی آنها به نهادها یا تشکیلات ادارات وابسته به دولت ندارد، بلافاصله می‌افزاید که «بدون ترس از هر جناح سیاسی و غیر سیاسی اقدام به صدور حکم خواهد کرد».

آقای حیدری در جای دیگر با

ادامه در صفحه ۴

# فیلترگذاری...

ادامه از صفحه اول

ادعا می‌شود که اجرای طرح جامع توسعه فناوری و ارتباطات از سال ۸۱ آغاز شده و این طرح سعی می‌کند، ضریب نفوذ در ایران را افزایش دهد. هم اکنون ایران از این نظر در جهان در رتبه ۱۲۰ قرار دارد و مدیران شرکت مخابرات سعی می‌کنند این رتبه را به ۵۵ برسانند. این طرح با هزینه ۱۷۵ هزار میلیارد ریالی خود هم اکنون در حال اجرا است. احمد معتمدی، وزیر مخابرات می‌گوید که فیلترگذاری بر روی سایتهای اینترنت، کار بسیار رایج و ساده‌ای است. او در این باره می‌گوید: اگر فیلترگذاری کار بدی بود، این همه نرم‌افزار برای این کار در بازار تولید نمی‌شد.

سایت رویداد، خبر از لیست ۱۸۷ سایت اینترنتی می‌دهد که هرچند در میان آنها، برخی سایت‌های ضداخلاقی نیز وجود دارد اما اغلب آنها، متعلق به گروه‌های مختلف سیاسی داخل و خارج کشور و یا افراد و سازمان‌هایی است که به شکل مستقل به بررسی مسائل اجتماعی یا سیاسی اقدام می‌کنند.

با فیلترگذاری رسمی سایت‌های ممنوعه توسط مراکز دولتی، آزادی بیان در ایران با یک خطر جدی دیگر روبرو شده است. ایجاد محدودیت برای دسترسی به گردش آزاد اطلاعات در اینترنت و پیشنهادات مختلف برای مقابله با آن چه در نشریات اینترنتی و چه در نشریات چاپی علیرغم مشکلاتی که برای کاربران ایجاد کرده است کل این عمل را به یک اقدام احمقانه از سوی شورای عالی فرهنگی تبدیل کرده است.

تحمیل فضای مسدودشده اطلاعاتی به مردم که از توقیف نشریات چاپی شروع شد و با اقدامات تکمیلی به فیلترگذاری نشریات اینترنتی رسید، نتیجه‌ای جز روگردانی هرچه بیشتر مردم از نشریات رسمی در پی ندارد.